عنوان مقاله: مدلی برای سنجش سطح مدرنیته سیاسی دردولت-ملتهای جدید

نویسندگان:حسن سرایی ، محمدحسین پناهی ، صادق پیوسته

منبع: فصلنامه علوم اجتماعی، سال ۲۶، شماره ۷۶، بهار ۱۳۹۶

- این مقاله مدلی را برای بررسی و مقایسه مدرنیتههای سیاسی در دولت ملتها پیشنهاد میکند. پرسش این است که: اگر خطو متفاوتی بـرای مـدرن شـدن سیاسی مردم و دولتها وجود دارد، چگونه میتوان این خطو را نشـان داد راهحل این مطالعه، مکانیابی وضعیت سیاسـی دولـت – ملتهـا در دسـتگاه مختصاتی با چهار محور و درواقع چهار طیـف از تعیـین / عـدم تعیـین حـق سرنوشت، توزیع مسـالمتآمیز / خشـونتآمیز قـدرت، مشـارکت محـدود / همگانی در سیاست، نهادمندی / نانهادمندی سیاسی است. بنا بر ایـن دسـتگاه مفهومی، میتوان مسیرهای مختلفی را از درحرکت از وضعیت پـیش مـدرن بـه وضعیت مدرن، ترسیم نمود. مسیرهایی متعدد که ممکن است متفاوت و حتی کینه باشند
-

- . با توجه به امکانات این مـد، میتـوان ضـمن مقایسـه دولـت- ملتهـای مختلـف، بـدون فـرو کاسـتن مقایسـه بـه تکاملـگرایی، در انـواع آیندههای باورپذیر، سیاستهایی جایگزین را تـدوین نمـود و بـهجای منطق پیشبینی، از منطق آینده پژوهانه در سیاستگذاری کمک گرفت

بـدون فـرو کاسـتن مقایسـه بـه تکامـل گرایی

- گونه میتوان راههای مدرن شدن دولت ملتها را مقایسه کرد مدرن شدن یا نو شدن ساختارهای اجتماعی و سیاسی کشورها، همواره مورد توجه جامعهشناسان بوده است بهگونهای که میتوان تمام پژوهشهای کلاسیکها را درگیر این مقوله دانست. این درگیری در کار جامعهشناسان مدرن و متأخر نیز دنبا شده و از زوایای گوناگون به آن پرداخته شده است. در سخن از مدرنیته، تداخل مباحث در جایگاه نیروهای حوزههای مختلف، محل مناقشههای جدی نظری و سیاستگذارانه شده است و در اغلب رویکردها، نیروهای حوزههای مختلف، پیرو نیروهای یک حوزه تصور شدهاند. در مجموع، در بررسی مدرنیته، به سه خطای متداو میتوان اشاره کرد

تداخل
مباحث

- اغلب، اصل را بر تحو نیروهای موجود در یک ساختار میگذارند و در تحلیل خود، ساختارهای دیگر را تابع فرض میکنند. این شیوه بیشتر به صورتی ضمنی در میانه توصیف، تحلیل و یا نتیجهگیری روی میدهد و این که اصل بر تحو نیروهای یک حوزه قرار داده شده است، بازگو نمیگردد. برای نمونه، وقتی در مکتب انتقادی فرانکفورت از آلمان هیتلری بهعنوان فاجعه مدرنیته سخن گفته میشود، مدرنیزاسیون صنعتی، نظامی و رسانهای با مدرنیته یکسان انگاشته میشود و آنگاه از پیامدهای سیاسی نظام نازیستی در جایگاه کلیتی به نام مدرنیته انتقاد میشود

آلمان هیتلری بهعنوان فاجعه مدرنیت.

- . بسیاری ازرویکردها،باوجودکوششبراپیرهیزازنگاهتکاملیوجهان روا ،سرانجام به دامن و عیت کاملگرایی میافتندومدرن شدنرامسیریمشخصازدامنهتاقلهمیانگارندو تنوع شکلهای مدرن شدن را نادیده میگیرند؛ برای نمونه،هرگاه توسعهگرایان از مدرنیته سخن میگویند ،صنعتی شدنرا سرآغاز تحو اجتماعی مدرنیته از جامعهمبتنی بر تولید کشاورزی در نظر میگیرند و جامعهپساصنعتی را پسازآن مرحله و الی آخر. اشتباه بودن این نوع نگاه، از طریق بررسیهای تطبیقی دانکوارت راستو، موردکاویهای کلیفورد گیرتز، پدید آمدن چرخش فرهنگی درتحلیل اجتماعی و مواردی ازایندست، مشخصشدهاست

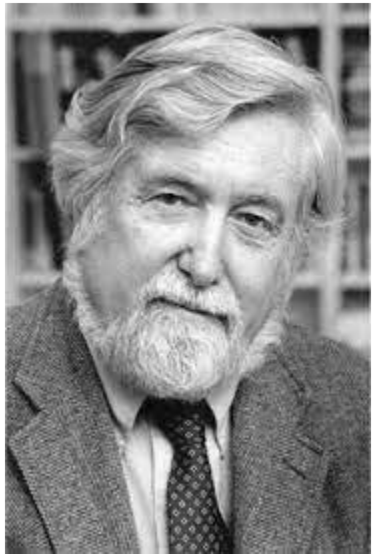

کلیفورد گیرتز

- در سخن از مدرن شدن، سه موضوع مدرنیته، مدرنیزاسیون و مدرنیسم گاهی باهم آمیخته و باعث سردرگمی شدهاند. جدایی تحلیلی این سه، لازم است. مدرنیته به تجربه زندگی روزمره مدرن و وجهی نرم، ذهنی و نهادین از نو شدن اشاره دارد؛ مدرنیسم، اندیشه فلسفی، مکتب یا ایدئولوژی مدرن شدن است و مدرنیزاسیون به معنای ساختن اجباری و ابزاری دنیای مدرن است و یا دستکم، جنبه سخت افزاری و تجهیزاتی و سازمانی نمودن نهادها را میرساند

جنبه سخت افزاری

- در توضیح سه مشکل یاد شده میتوان گفت در حوزه بررسی اجتماعی، خطای نخست از نگاه کلیت گرا ناشی شده است. انگار کلیتی به نام مدرنیته وجود دارد که علل، فرایند و پیامدهایی دارد. حا آنکه ممکن است گروهی، مردمی و یا کشوری را بیابیم با کارخانههای مدرن، بیاندیشه مدرن یا با بازار و دانشگاههای مدرن، بدون صنعت مدرن و یا دارای ارتش مدرن بدون دولت مدرن. چنین تنوعی بهتدریج بیشتر شده است و امروز ما با این موارد و بیش از این موارد برخورد میکنیم، پس شایسته است که جداسازی حوزهها را، گرچه بسیاری از بزرگان در مکاتب فکری و تحلیلی گوناگون در نظر نگرفتهاند، جدی بگیریم

- خطای دوم معمولاً آنجا روی میدهد که سنت را سدی در برابر مدرنیته میانگارند. گویی باید این سد فروریزد تا سرزمینهای سترون در سنت، آبیاری و حاصلخیز شوند حا آنکه پژوهشهای دهههای اخیر (برای نمونه، د سوتو، ۱۳۸۹یا کاستلز، ۱۳۹۳) به طور معمول ، چگونگی بازآرایی عناصر و روابط سنتی، برای یَافتن راه ویژه مدرنیته مردم یک منطقه را موردپژوهش قرار میدهند. اندیشمندان بسیاری نیز (مانند Girtz, 1963؛ بدیع، ۱۳۸۰و یا بومن، ۱۳۹۶) با برخورد انتقادی نسبت به این نوع نگاه، اشکالات آن را شرح دادهاند و در نظر گرفتن ویژگیهای تاریخی و فرهنگی کشورها و مردم گوناگون، را گفتهاند

ویژگیهای تاریخی و فرهنگی

- خطای سوم، معمولاً از نوشتههای مطبوعاتی و نیز پژوهشها و نظریهپردازیهای میانرشتهای به بررسیهای دانشگاهی وارد شده است. آمیختن بحث مدرنیته، مدرنیسم و مدرنیزاسیون باعث میشود در تحلیل مدرنیته، به بیراهه برویم و این بیراهه بهصورت وسیع در تحلیل وضعیت کشورهای جهان سوم روی داده است، چرا که نوسازی یا مدرنیزاسیون دولتی را مدرنیته فرض کردهاند و از ناسازگاری مدرنیته بافرهنگ و سنتها نوشتهاند حا آنکه سخن اصلی، انتقاد از تحمیل ایدئولوژیک یا مدرنیسم سازمانی و دولتی و مدرنیزاسیون در شکل صنعتی سازی و اداری کردن امور با الگوبرداری از کشورهای غربی و پدید آمدن تداخلهای فرهنگی و مشکلات دیگر بوده است.

- بهعبارتدیگر، اصلاً مدرنیته یا تجربه نو شدن پدید نیامده است و درواقع، در چنین حالتی، باید از مشکل مدرنیسم یا مدرنیزاسیون بدون مدرنیته سخن گفت. مدرنیته چیزی نیست که از آسمان فروافتد و سنتها هم آداب جامد و دگرگون نشدنی نیستند و پویایی خود را دارند. مدرنیسم و سنت دگم و تحجر، با مدرنیته و سنت در چنین پژوهشهایی اشتباه گرفته میشوند و از مدرنیته همچون دشمن سنت، انتقاد میشود. معضل چنین نگاهی این است که نیازهای برآورده نشده در سنت موجود را دستکم میگیرد یا انکار میکند و خواسته یا ناخواسته به دامان بنیادگرایی میافتد

مدرنیته همچون
دشمن سنت

- مدرنیته یا نو شدن، به معنای تجربه دنیای نوین و پدید آمدن ابزار، ساخت اجتماعی، سبک زندگی، سازوکار اداری و رسمی، سیاستها و برنامهها و اندیشههای نو در زندگی مردم است و بنابراین، ویژگی نرم، فرهنگی و اجتماعی دارد. مدرنیسم یا نوگرایی، ایدئولوژی نو شدن و یا دستکم، گفتمان نو شدن است پس حاوی گزارههای جدی و الزامآور در مورد نو شدن است و مدرنیست به فرد یا گروهی با یک گرایش فکری یا یک مکتب اشاره دارد.

مدرنیسم یا نوگرایی، ایدئولوژی نو شدن و یا دستکم، گفتمان نو شدن است

- مدرنیزاسیون یا نوسازی، شکل مادی و ابزارهای فیزیکی یا پدید آوردن نهادهای مدرن و دگرگون نمودن جامعه برای نو شدن را میرساند؛ بنابراین، به فناوریهای سختِ مدرن شدن و نیز انجام سیاستها و برنامهها، بهویژه به شکل دستوری، اشاره دارد

فناوریهای سختِ
مدرن شدن

- بنابراین، ما در این مقاله در وهله او به مدرنیته اشاره داریم و نه مدرنیسم و مدرنیزاسیون. مدرنیته سیاسی را بررسی میکنیم نه کلیتی به نام مدرنیته را. مدرنیته سیاسی را امری چندشکلی میبینیم نه جهان روا؛ گرچه ممکن است ابعادی جهانی در مدرنیته باشد، تأکید ما بر راهی برای جداسازی انواع مدرنیته سیاسی است. سرانجام این که مدرنیته سیاسی را نه مسیری واحد برای همه دولت – ملتها و نه به مقصدی واحد میبینیم. البته هر دولت و مردمی در مسیر مدرنیته سیاسی، در برخی ارزشها به تکامل میرسند و منظور ما از تفاوت مسیرها، نسبی نگری مطلق نیست. چنانکه خواهیم دید، بُعد ارزشی این راه، مشخص است اما هنجارهای ساختن و طی کردن راه، و ترکیب تکامل در مسیر این ارزشها، متفاوت است

مدرنیته سیاسی را نه مسیری واحد برای همه دولت – ملتها و نه به مقصدی واحد میبینیم.

مبانی و چارچوب نظری

- در ادبیات نظری، پژوهشی که بهگفته ژانییر (۱۳۸۳) با جداسازی بُعد سیاسی مدرنیته از ابعاد دیگر، گام مهمی برداشت، مدرنیته سیاسی موریس باربیه (۱۳۸۳) است. باربیه در این کتاب، واژه مدرنیتهسیاسی را از کاربرد گذشته این واژه در نگاه فلسفی آرنت یا نگاه کارکردی جامعهشناسی آمریکایی جدا میکند و در محدوده لیبرالیسم فرانسوی، نظریهپردازی مینماید؛ اما از این گذشته، معیاری اساسی تعیین میکند و بر اساس آنها، کشورهای موفق، در مسیر موفقیت و ناموفق در مدرنیته سیاسی را جدا میکند

آرنت

- این معیار، جدایی دولت از جامعه است به این مفهوم که هر شخصی باید بتواند جدای شهروند يك دولت بودن، فردی از جامعه باشد و حقوقی اساسی داشته باشد. یکی از این حقوق، حق آزادی انتخاب مذهب است و بر همین اساس، حقوق مذاهب باید برابر باشد و هیچ مذهبی در حکومت دخالت نداشته باشد تا بر دیگر مذاهب اعما سلطه کند و حقوق ویژه ای برای مؤمنان خود وضع نماید و دیگران را از آن حقوق محروم سازد

جدایی دولت از جامعه

- باربیه از سویی تأکید میکند که مدرنیته سیاسی یک طیف گفتاری و عملکردی است و معیاری صفر و یکی ارائه نمیدهد و از سوی دیگر، راههای مدرنیته سیاسی را بیشمار میداند. اما در ادامه، وی برای این که جامعهای به مدرنیته گام نهد، دو شر اساسی هم تشخیص میدهد: دولت قراردادی بهجای دولت قومی و دموکراسی نمایندگی بهجای همه شکلهای دیگر حکومت. در ادامه، لازم است با تفصیل بیشتری، مباحث وی را بازخوانی کنیم.

- باربیه، کلیت طرح مفهوم مدرنیته سیاسی را با جداسازی دولت پیش مدرن و مدرن بدین ترتیب مشخص میکند که «دولت پیش مدرن، گروه انسانی سازمانیافته یا باهمستانی سیاسی است که ضروریات زندگیاش را در اختیار دارد و میتواند نیازهای خود را برآورده سازد... اعضای اجتماع، اجزای یک کل شمرده میشوند؛ نه خودمختاری شخصی و نه هستی ویژهای بیرون از جماعت دارند... بلکه به عضوی از گروهی که به آن تعلق و وابستگی دارند فرو کاسته میشوند (باربیه، ۱۳۸۳: ۱۷

-

اعضای اجتماع،
اجزای یک کل
شمرده میشوند

- اما «دولت مدرن دو عنصر متمایز دارد: دولت، که به قلمرو سیاسی ربط دارد و جامعه یا به معنای دقیق، جامعه مدنی... انسان از سویی شهروند دولت است... از سوی دیگر، فرد خصوصی تعلق به جامعه مدنی.... دولت از مجموعه شهروندان تشکیل یافته است... و جامعه مدنی از مجموعه افراد... جدایی دولت و جامعه به انسان فرصت میدهد از چیرگی گروه بگریزد و فرد خودمختار، موجودیت یابد» (باربیه، . ۱۳۸۳، ۱۸)

- به اینترتیب، «مدرنیته سیاسی، به جدایی میان دولت و جامعه مدنی، میان پهنه عمومی و پهنه خصوصی و میان شهروند و فرد مربوط است... نه به آزادی سیاسی و مشارکت، تفکیك قوا، رأیگیری همگانی، روش فرمانروایی، نظام مالیاتی و مانند اینها؛ این جداییها، برای نخستین بار در قرن هجدهم، در ایالاتمتحده و فرانسه تحقق یافت و در طو دو سده در دیگر کشورهای اروپا دامن گسترد» (باربیه، ۱۳۸۳، ۱۹)

- پس مفهوم مدرنیته سیاسی باربیه متفاوت است با آن نگرش معمو که مدرنیته سیاسی را وجه سیاسی مدرن شدن جوامع میداند. دولتی برآمده از احزاب باشد، محدوده سرزمینی، ارتش و نیروی انتظامی واحد و نیز اقتدار در سرتاسر جغرافیا و جمعیت کشور داشته باشد، دولت ملی باشد و بهطورکلی، جامعه و دولت سازمان مدرن پیداکرده باشند، الزاماً مدرنیته سیاسی تحققنیافته است. مدرنیته، جدایی فرد و جامعه و بنیان نهادن حقوق سیاسی جدای حقوق مدنی است.

- بهاینترتیب، تاریخ مدرن همواره پس از تاریخ پیش مدرن قرار ندارد و ممکن است جوامع مدرن و پیش مدرن سیاسی، همزمان وجود داشته باشند؛ همچنین، ممکن است جامعهای که به مدرنیته سیاسی دستیافته است، به سیاست، دولت و جامعه سیاسی پیش مدرن روی برگرداند. مدرنیته سیاسی باربیه، بازگشتپذیر است و البته توجه داریم که این مفاهیم همچون انواع مثالی (ایده آل تایپهای) وبری هستند و نه واقعیت عینی

- آبل ژانییر در شرحی بر ایده باربیه مینویسد: چهار انقلاب علمی، سیاسی، فرهنگی و فنی صنعتی، گذار به مدرنیته را متعین کردند. میتوان دریکی یا برخی از این ابعاد، مدرن و در ابعادی دیگر، سنتی بود. معمولاً ابعاد مدرنیته را درست مشخص نمیکنند و با اختلا ابعادی و مضمونهایی ارزشی، به بررسی بحرانهای آن میپردازند. باربیه کوشیده است مدرنیته سیاسی را درایینبین مشخص و از ابعاد دیگر جدا کند» (ژانییر، ۱۳۸۳)

چهار انقلاب علمی، سیاسی، فرهنگی و فنی صنعتی

- باربیه (۱۴۰–۱۵۷ :۱۳۸۳) برای این که طرح مفهومی خود را بیازماید، به پژوهشی تاریخی و تطبیقی در میان اندیش ههای شاخص سیاسی در چندین کشور و شواهد تاریخی از تحولات نهادی جامعه و سیاست آنها میپردازد و در این راه، فرایندهایی را مییابد که مدرنیته سیاسی را بر میسازند، پس بودونبود آن را میتوان با این فرایندها سنجید.

بود و نبود

- نخستین آنها، پدید آمدن حقوق مدنی یا حقوق بشر در کنار حقوق سیاسی است. او باور به تفویض اختیار سیاسی با نمایندگان حکومتی را از اسپینوزا، حق آزادی دین، بیان و دارایی (مادی و معنوی) را از لاک و تفکیك قوا در عرصه سیاسی در کنار حقوق بنیادین (زنده ماندن، محل زندگی، شغل، درآمد و مانند اینها) را از مونتسکیو برمیشمارد و زایش مفهوم فردی که نمایندگانی در دولت دارد و حق تغییر دولت را نیز دارد و درعین حال ، حکومت دولت، بیرون از عرصه فردی او است، تشخیص میدهد و سپس حکومت ایالات متحد امریکا را در زمان استقلا از بریتانیا، اولین نمود مدرنیته سیاسی مینامد (باربیه،)۱۳۸۳:۱۶۰که پسازآن، با فراز و نشیبهایی در اروپای غربی دنبا میشود

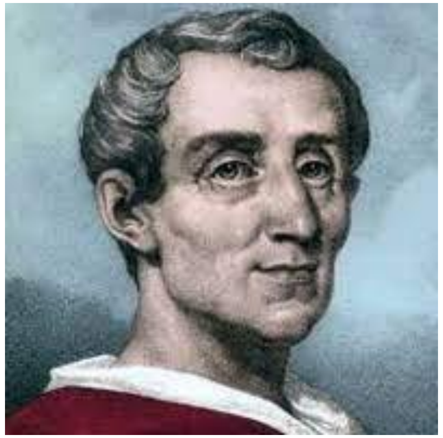

مونتسکیو

جان لاک

اسپینوزا

- اما چه ساختها و برساختهایی، چه گفتارها و عملکردهایی، هستند که این تجربه دگرگونی را با آنها میتوان شناخت باربیه، نخست به باریکبینی بنژامن کنستان اشاره میکند: «مدرنیته سیاسی نه بر تضعیف دولت بلکه بر محدودسازی دامنه دولت در حصار مشروعش استوار است» (باربیه، ۱۹۳ :۱۳۸۳) و اینجاست که از تفکر روسویی دموکراسی مستقیم، میگریزیم.

تفکر روسویی دموکراسی مستقیم

- بازگشت به دموکراسی مستقیم یونانی فراموش کردن این است که در آن حکومتها، یکسانی دین و آداب شهروندان، دستاویز اشتراک اهداف بود و گفتوگوی سیاسی و اجتماعی در محدوده آن توافق صورت میپذیرفت (در شرحهای دیگر از کنستان نیز این نکته وجود دارد، Todorov, 1999: 218 و Rosenblatt, 2008: 209) مانند: بنابراین، راه متداول در ساختن دولت و سیاست مدرن، دموکراسی نمایندگی است. دموکراسی نمایندگی است که میتواند حق تعیین سرنوشت را به فرد بدهد و فرد و جامعه را پیوند بزنند. به این موضوع در بخش بعدی این مطالعه میپردازیم

راه متداول در ساختن
دولت و سیاست مدرن، دموکراسی نمایندگی است

- در اینجا بازگشت به دقت نظری مارکس در ایدئولوژی آلمانی، کارگشا است؛ ازنظر وی، دولت پیش مدرن با فقدان جدایی میان دولت سیاسی و دولت غیرسیاسی (جامعه مدنی) مشخص میشود. تشکیل، رشد و گسترش نظام قانونمند سیاسی تنها با وجود قلمروهای خصوصی ممکن است. بااینحا ، در پی جدایی میان دولت سیاسی و جامعه مدنی، در خود انسان نیز شکافی پدید میآید. انسان خود را به مثابه دوپارگی فرد خصوصی و شهروند دولت مییابد.

دوپارگی فرد خصوصی و شهروند دولت

- از نظر باربیه، تنها دموکراسی فراگیر است که یگانگی دولت و جامعه مدنی را از نو برقرار میسازد. همهگستری حق رأی، تمایز دولت و جامعه مدنی را میزداید. خود انسانی بیگانه شده در دولت و دوپارگی انسَان زمانی از میان میرود که انسان، در خویشتن خویش، شهروند را بازیابد و نیروی اجتماعی را به شکل نیروی سیاسی از شهروند حذف نکند (باربیه، ۲۰۶–۲۱۰ :۱۳۸۳) کمونیسم مارکس، حذف دولت برای رفع این بیگانگی است اما مدرنیته سیاسی باربیه، ایجاد نظام نمایندگی تا حد بازنمایی مطلوب افراد در دولت است. البته در اینجا، باربیه راه و هنجار را با ارزش یا هدف غایی یکی کرده است. چنانکه در بخش بعدی اشاره خواهیم کرد

مدرنیته سیاسی باربیه، ایجاد نظام نمایندگی تا حد بازنمایی مطلوب افراد در دولت است

شهروند

- در چگونگی تشکیل دولت مدرن، از سییس (Sieyès, 1791) اید کمک گرفت که ملت قومی فرهنگی را از ملت قراردادی جدا کرده است. ملت قومی فرهنگی به افراد، هستی و هویت میبخشد و افراد همچون اعضا و اجزا و تابع کل هستند. ملت با عاملی قومی، دینی، زبانی، فرهنگی و یا همبازی و درهمفرورفتگی اینها تعریف میشود. پیشینه تاریخی و فرهنگی است که ملت را بر میسازد (باربیه، ۲۱۳ :۱۳۸۳) این ملت، سیاست و دولتی پیش مدرن خواهد داشت.

- در مقابل ملت قومی فرهنگی که ملتی است طبیعی، ملت قراردادی نیز وجود دارد. مردم ایالات متحد کهَ نخستین نمونه عینی گام برداشتن بهسوی مدرنیته سیاسی را پدید آوردند، ملتی قراردادی بودند. آنان خواستار پیکرهای متشکل از شهروندان همچون شریکان یک ایده بودند و تحت قواعد قانونی عام و یکسان که به آن باور داشتند و نظام قانونگذاری واحدی این مردم را نمایندگی میکرد. آنان پیمانی ارادی بستند بر پایه این تعهد ذهنی که جدای هر تفاوت قومی فرهنگی، قانونی را پایهگذارند که از فرد فرد آنان، بهگونهای برابر حمایت کند (باربیه، ۲۳۴: ۱۳۸۳)

- گرچه ایالات متحد درواقع اینگونه نبودند و حق آزادی بردگان و رأی زنان هنوز پدید نیامده بود اما نوع مثالی دولت مدرن سیاسی، برپایه قراردادی بین افراد با ذهنیت ایجاد آزادی و برابری است. ملت قراردادی یا ملت سیاسی را با قانونهای ویژه مربو به گروههای قومی، دینی، و زبانی کاری نیست زیرا سروکارش تنها با افراد همپیمان است و آنها را به رعایت قانونهای عام و یکسان برای همگان وامیدارد (باربیه، ۱۳۸۳. ۲۳۵)

رعایت قانونهای عام و یکسان

- بنابراین، باربیه، دموکراسی نمایندگی بهجای دموکراسی مستقیم و ملت سیاسی بهجای ملت قومی فرهنگی را بخشی از فرایند، پیامد و نیز نشانه مدرنیته سیاسی میشمارد. ملتهای قومی فرهنگی، در جامعه مدنی جای دارند و ملت سیاسی است که دولت مدرن برپایه ایدههای آن عمل میکند. اگر دولت بر پایه ایدههای قومی، فرهنگی، زبانی و مانند اینها عمل کند، رهاورد آن بازتولید برتری جویی قومی فرهنگی است که با اصل تشکیل ملت سیاسی در تعارض است. ملت سیاسی از اساس وقتی ممکن است پدید آید که ایدههای برتری قومی فرهنگی را کنار گذارد
-

بازتولید برتری جویی قومی فرهنگی

- میبینیم که هدف محوری و نهایی باربیه در اینجا همان هدف نهایی دولت مدرن یعنی رفع منازعه یا حل کشمکش به شکل مسالمتآمیز است. برای حل کشمکش به شکل مسالمتآمیز، قانون و قواعد جاری لازم است و این قانون، تنها در صورتی موردپذیرش همگان خواهد بود که همگان را برابر فرض کند و همه در تصویب و تأیید دائمی آن نقش داشته باشند چراکه به سخن دوورژه، قانون مادام که برآمده از جامعه نباشد، کاغذ پارهای بیش نیست.

- برابری، راهی است برای مستحکم کردن توافق و توافق، راهی است برای تداوم قانون و احترام به مقررات جاری بر اساس قانون. بنابراین، باربیه بازهم هنجار رسیدن به یک هدف را جانشین آن هدف کرده است. میخواهیم به حل کشمکش به شکل مسالمتآمیز و قانونی برسیم و درواقع، دولت مدرن مهمترین کارویژه و فلسفه وجودی خود را انجام دهد. البته پژوهش باربیه به ما میگوید، راه رسیدن به این هدف، ملت قراردادی یا سیاسی است اما به نظر میرسد راه را نباید بر جای هدف نشاند

هنجار رسیدن به یک هدف

- بنابراین خلاصه مباحث ازنظر باربیه چنین شد: دولت- ملتهایی که به ملت قراردادی و دموکراسی نمایندگی برسند، خواهند توانست حقوق فرد را از دولت جدا کنند و به مدرنیته سیاسی گام نهند، اما آیا این یک روش و هنجار مدرنیته سیاسی نیست آیا ارزشهایی که مدرنیته سیاسی برای آنها آغاز میشود و ادامه میبابد، چیزهای دیگری نیست اگر مدرنیته سیاسی، چنین است، چرا باربیه (۱۳۸۱: دو فصل آخر) در مقایسه کشورهای مدرن و پیش مدرن و نشان دادن برتری مدرنها، خشونت کمتر، آزادی بیان و حق اعتراض، مشارکت مردم، وجود نهادهای سیاسی مانند: احزاب و مانند اینها را میآورد

ملت قراردادی و دموکراسی نمایندگی

- آیا نمیتوان گفت که ملت قراردادی و دموکراسی نمایندگی، تنها شکلی موفق برای رسیدن به مدرنیته سیاسی بوده است در ضمن، مدرنیته یا مدرن شدن سیاسی، چه ارتباطی با فرآیند ساخت دولت مدرن، توسعه سیاسی و دموکراسی سازی دارد آیا اینها همه تجربههای مدرنیته سیاسی نبودهاند در ادامه خواهیم کوشید به این مباحث بپردازیم

آیا اینها همه تجربه های مدرنیته سیاسی نبوده اند؟

پرسش پژوهش

- چگونه میتوان مدرنیته های سیاسی گوناگون را باهم مقایسه کرد؟

شیوه پژوهش

- این پژوهش، اسنادی و برپایه مرور اسناد دست دوم برای ساختن یک مد نظری برای مقایسه مدرنیتههای سیاسی دولت - ملتها است

یافته ها: پیشنهاد مدلی برای مقایسه مدرنیتههای سیاسی

- مدرنیته سیاسی به معنای تجربه شکلی نو از سیاست است، اما چرا باید به دنبا شکلی نو از سیاست باشیم چنین پرسشی را در جامعهشناسی سیاسی به طور معمول در مبحث دولت پاسخ دادهاند. در یک جمعبندی (اوزر،)۱۳۸۶:۳) میتوان گفت که بزرگترین دگرگونیهای سیاسی در جوامع با پیدایش دولت یا دگرگونی در دولت بهعنوان نیرومندترین نهاد سیاسی جامعه، پدید آمدهاند بهگونهای که با نوعی تناظر بین دگرگونی دولت و سیاست و پیدایش شکلهای مدرن آنها رو به رو بودهایم. چنین تناظری، ما را به سمت بررسی دولت مدرن برای شناخت مدرنیته سیاسی میکشاند.

- گرچه چنین نگاهی انتقادهایی را هم برانگیخته است اما حتی انتقادها از بحث در مورد دولت بهعنوان جریان اصلی بحث، از مدرنیته در سیاست میآغازند. اما چنانکه در مقدمه اشاره کردیم، مدرنیته در جوامعی که پیشرفته یا توسعهیافته خوانده میشوند، همزمان با روند مدرنیزاسیون صنعتی و شهری شدن، پدید آمده است و مدرنیسم حکایتی شده است از این روند اما در کشورهایی که مدرنیزاسیون ناقص و مدرنیسم وارداتی دارند و هنوز در حال تجربه نو شدن هستند و بهاصطلاح، دچار تأخر فرهنگی هستند، مدرنیته شکل مبهمتری دارد. مدرنیته سیاسی نیز درگیر روند مدرنیزاسیون سیاسی است که توسعه سیاسی نامیده شده است

مدرنیزاسیون ناقص و مدرنیسم وارداتی

- توسعه سیاسی، همان مدرن ساختن دولتها و بسترسازی اجتماعی برای پذیرش سازوکار سیاست مدرن است. بنابراین، مقایسه مدرنیته سیاسی بهویژه در کشورهای درحا توسعه، به بررسی توسعه سیاسی پیوند میخورد و بهتر آن است که بگوییم، مدرنیته سیاسی، مفهومی است که توسعه سیاسی را نیز در برمیگیرد. توسعه سیاسی، همچون راهبردی بوده است برای آفرینش چشمانداز مدرنیته سیاسی. این راهبرد بهویژه پس از جنگ جهانی دوم، موردتوجه قرارگرفته است. بنابراین جدای جنبههای ابزاری و شکلی توسعه سیاسی، باید ببینیم هدف و ارزش غایی این روند چیست توسعه سیاسی از این نگاه که راهبردی برای مدرنیته سیاسی است، چه هدفی را دنبا میکند آنگاه میتوان میزان دستیابی به آن هدف را شاخصی برای حرکت در جهت مدرن شدن سیاسی دانست.

مدرنیته سیاسی، مفهومی است که توسعه سیاسی را نیز در برمیگیرد

- اما توسعه سیاسی، از نگاه تحلیل تاریخی، به تجربه دموکراسی سازی پیوند میخورد. بهویژه پس از فروپاشی بلوک شرق، دموکراسی سازی به عنوان عنصر جدایی ناپذیر توسعه سیاسی مطرح شد. اگر تا پیش از آن، از انواع راههای توسعه سیاسی و مدرن شدن (مانند راههای فاشیستی و کمونیستی اشاره شده توسط مور،۱۳۶۹) سخن گفته میشد، اما پس از دهه ۱۹۹۰، دموکراسی از عناصر اصلی یک ساخت سیاسی مدرن محسوب میشود و کشورهای مختلف، انواع پروژه ها و پروسه های دموکراسی سازی را پیاده و تجربه کردهاند. بنابراین، دموکراسی سازی را میتوان تجربهای در توسعه سیاسی دید همانگونه که توسعه سیاسی، تجربهای بود درون مدرنیته سیاسی. درمجموع، آنچه تاکنون گفته شد را میتوان در نمودار ۱ دید. در توضیح مواردی که این نمودار نشان میدهد میتوان نکات زیر را یادآوری نمود:

دموکراسی سازی به عنوان عنصر جدایی ناپذیر توسعه سیاسی

۱- جامعه مدرن، با بازآرایی عناصر و ارتباطات جامعه سنتی بنا میشود بنابراینعناصر وارداتی نرم یا سخت (فکری و هنجاری یا سازمانی ابزاری) لازم است با افراد و امکانات جامعه سنتی پدید آیند. بر این اساس، چیزی به نام جامعه مدرن وجود ندارد چراکه جامعه مدرن امروز، جامعه سنتی فرداست و در عوض، میتوان از جامعه پیش مدرنها سیاسی و مدرنیتههای سیاسی در چرخه تاریخی سخن گفت. به همین دلیل، از شکل نمادین «یین و یانگ» که دا بر یگانگی متضادهاست در نشان دادن آن استفاده شده است.

۲- این در یین و یانگ، به شکل متکثر نشان داده شده است چراکه ما از مدرنیتههای سیاسی سخن میگوییم.

۳-مدرنیته سیاسی اعم است به ترتیب بر دولت و سیاست مدرن، توسعه سیاسی، دموکراسی سازی و اینها راهبردهایی در آفرینش تجربه سیاسی مدرن یا مدرنیته سیاسی هستند

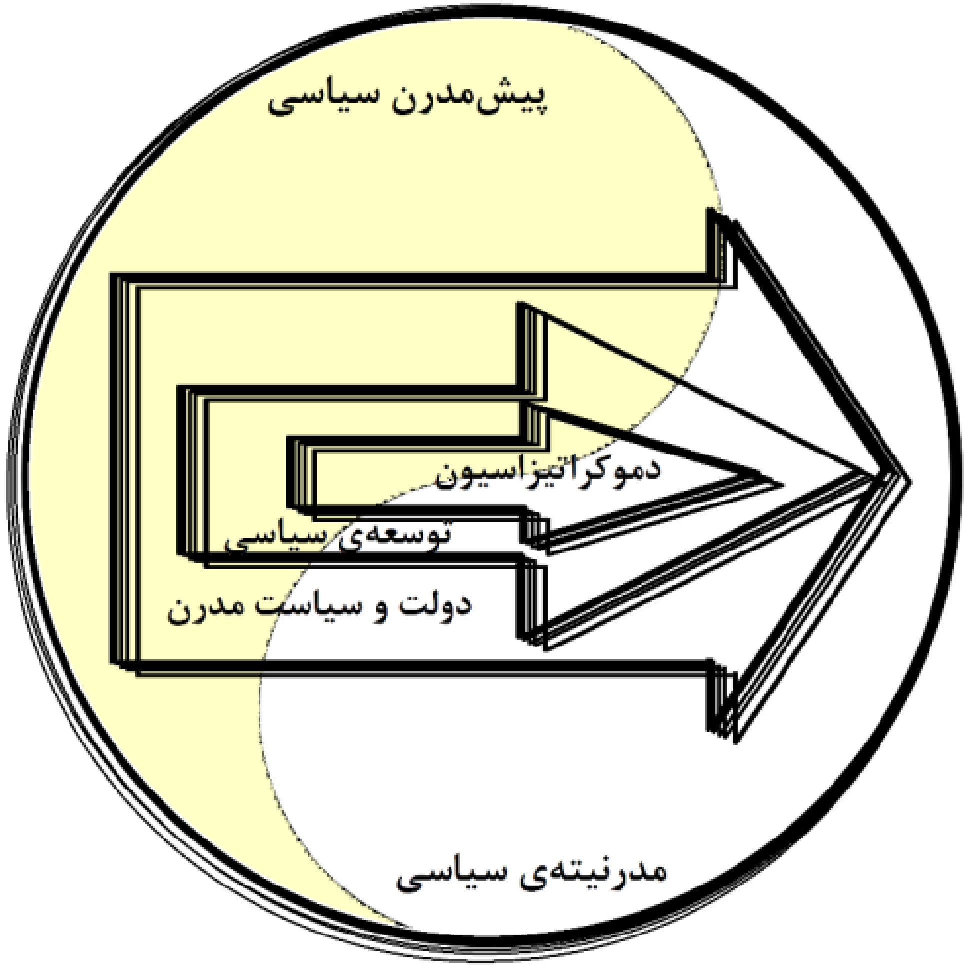

شکل ۱- مدرنیته سیاسی، توسعه سیاسی و دموکراسی سازی

- در ادامه، هدف نهایی یا ارزش بنیادین هر یک از سه عنصر این نمودار یعنی دولت مدرن، توسعه سیاسی و دموکراتیزاسیون را برخواهیم شمرد و بر اساس آن، مدلی برای تعیین مختصات هر دولت – ملت در تجربه مدرنیته سیاسی پیشنهاد خواهیم نمود که بتوان با آن، جایگاه هر دولت – ملت در راه مدرنیته سیاسی در مقایسه با گذشته و آینده مطلوبش و دیگر دولت – ملتها را تعیین نمود.
آشکار است که به دلیل ارزشی بودن این مد ، ممکن است با منابع، ابزارها و سازمانهای متفاوت، دو کشور در یک وضعیت قرار گیرند

دولت مدرن، توسعه سیاسی و دموکراتیزاسیون

دولت و سیاست مدرن: حل مسالمت‌آمیز و قانونمند کشمکش

- نظریه‌پردازان همواره دولت مدرن را ابزار حفظ امنیت و بقای جامعه در منازعات یا کشمکشها دانسته‌اند چه در مقابل کشمکشهای درونی و بین گروههای مدعی قدرت و چه برای کشمکشهای بیرونی یا جنگها (بنگرید به وینسنت، ۱۳۹۰برای توصیف و بدیع، ۱۳۸۷برای تحلیل). دولت- ملتها گرچه برای کاستن از کشمکشهای درونی پدید آمدند اما هرگاه تأکید خود را بر چیزی جز رفع کشمکش گذاشتند، باعث جنگ و درگیری بیشتر شدند. اندیشه دولت و سیاست مدرن، هرگونه که مطرح شود، نقطه ثقل و ارزش بنیادین آن، حل منازعه یا کشمکش به شکل صلح آمیز است و اهمیت قانون، دقیقاً از همین نقطه است که برمیآید

کاستن از کشمکشهای درونی

- دولت به‌عنوان راه‌حل گریز از خشونت و حل مسالمت‌آمیز کشمکش‌های جامعه به‌ویژه منازعات بر سر توزیع قدرت، برای مدیر جامعه، قرارداد اجتماعی، ابزار ایجاد آزادی و برابری یا تعیین‌کننده قوانین و حقوق افراد و گروه‌ها دیده شده است (اوزر، ۱۳۸۶) آنان که دولت را همچون مدیر جامعه دیده‌اند، به راه‌های متفاوت مشکل خشونت را حل کرده‌اند.

- وبر، انحصار خشونت را به دست دولت داد. هابز، زمام امور افراد را کلاً به دولت داد. مونتسکیو، آرنت و برخی دیگر، کوشیدند با طرح تقسیم قدرت مشروع و نامشروع برای دولت و تکهتکه کردن نهادهای آن، امکان اعما خشونت از سوی خود دولت بر افراد و گروههای جامعه را محدود کنند. آنان هر جا از دولت مدرن و دولت بهعنوان نهادی جدید و متفاوت با سیستم حاکم در دنیای باستان سخن گفتند، درگیریشان توقف یا کاهش خشونت بود

هابز، زمام امور افراد را کلاً به دولت داد

هابز

- قرارداد گرایی نیز چنین وضعیتی دارد. لاک، اسپینوزا و دیگر اصحاب قرارداد نیز همواره دولت مدرن یا دولت مبتنی بر قانون اساسی یا بهطور اعم، قرارداد، را دولتی دانستند برای حل منازعات. قرارداد، برابری افراد و تصمیمگیری مختار آنان و در نتیجه، مسؤولیت و تعهدشان را در بردارد. حتی تضادگرایانی که جامعه را مبتنی بر ستیز طبقاتی و غیرقابل ابتنا بر قرارداد میدانستند، درنهایت طرح آرمانیشان، صلح جهانی وجود داشت مانند دنیای کمونیستی مارکس و انگلس. آزادیگرایان بر بحث تئوریهای دولت مانند توکویل، میل و پوپر، همواره به دولت حداقلی برای حفظ حقوق فرد مقابل دیگران اما بدون دخالت در مالکیت فرد تأکید داشتهاند. اینجا نیز دغدغه حفظ فرد در

صلح جهانی

- مقابل خشونت دیگری را میبینیم. حتی آنجا که عدالتخواهی بهمثابه انصاف در بحث عدالت سیاسی مطرح میشود، هنوز هدف اصلی، پیشگیری از خشونتآمیز شدن کشمکشها و بیرون رفتن منازعات از مدار قانون است. مباحث حقوق سیاسی مدرن نیز چنین است.

- چه آنجا که کانت جدایی قدرتها و دولت دنیوی را مطرح میکند یا بوکانن از وظیفه حمایتگری دولت میگوید و حتی فون هایک که از رد دولت حقوقی و دولت بهمثابه برآمده از رقابت و حافظ رقابت بازار حرف میزند، هنوز حل کشمکش و تعیین قوانین و قراردادهایی که مانع خشونت شوند، مدنظر است. از این هم بالاتر، اندیشمندانی همچون راتبارد که از مخالفان دولت هستند یا نوزیک که دولت حداقل را مطرح میکند، بر خشونت دولتی تأکید دارند یعنی استثناها مقوم قاعده هستند

فون هایک

- نیچه نیز که از مخالفان دولت مدرن است، آن را دولت رحم و ابزار چیرگی ضعیفان بر نیرومندان میشمارد. خلاصه این که بحث بر سر ارزش و چگونگی مهار خشونت و قانونمندی است. به همین ترتیب است که دولت قراردادی مورد تأکید باربیه را میتوان راه حلی برای حل کشمکش دانست

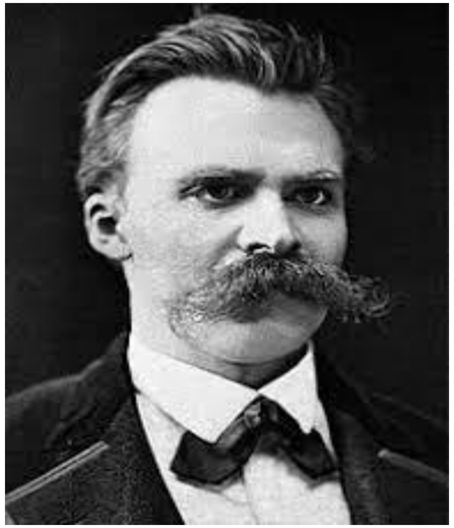

نیچه از مخالفان دولت مدرن است

توسعه سیاسی: ترکیب نهادمندی و مشارکت

- برخی صاحبنظران، توسعه سیاسی را بخشی از کل پروژه مدرنیته دانستهاند (واینر و هانتینگتون، ۱۳۷۹، برای نمونه، لئونارد بایندر میگوید نه یک کشور خاص که کل جهان در حا مدرن شدن است و مدرن شدن ساختارهای سیاسی در میانه این وضعیت رخ میدهد و لوسین پای بر لزوم مشارکت مردم علاوه برساختن نهادهای سیاسی مدرن تأکید میکند (پای و همکاران، ۱۳۸۰) بهطورکلی، توسعه سیاسی این دو قطب نهادمندی و مشارکت را بهعنوان لازمه مدرن شدن، از آغاز داشت اما چنانکه پای نیز اشاره میکند، مشارکت مردم در آغاز، پیرو مدرنیزاسیون سیاسی پنداشته میشد. برتران بدیع (۱۳۸۷) این تصور را آشکارتر بیان میکند
-

- او سه رویکرد کلی متوالی را به توسعه سیاسی در میان جامعهشناسان میبیند: نخست رویکرد تکاملی که همه کشورها را در مسابقه مدرن شدن میبیند و تفاوت آنها در مسیر فقط زودرس یا دیررس بودن است وگرنه مسیر همان است که بود. دوم، نوبت رویکرد صوری است که مفاهیمی انتزاعی همچون فرهنگ سیاسی میآفریند تا نشان دهد، عامل یا عوامل مشترکی در تمام روندهای نوسازی وجود دارند که باید آنها را شناخت و بر مبنای آنها برنامهریزی کرد. تا اینجا هنوز بحث از یکسان پنداشتن مدرنیزاسیون و مدرنیته است. رویکرد سوم اما پس از چرخش فرهنگی به میدان آمده است و میکوشد راه ایجاد نهادهای مدرن سیاسی در هر کشوری را متکی به فرهنگ و تاریخ آن پی بگیرد. در اینجا وی از پژوهشهای مرکز-پیرامون و نیز پژوهشهای هانتینگتون، اپتر و آیزنشتاد، بندیکس و رکان بهعنوان نمونهای از این پژوهشها نام میبرد

- گرچه میتوان نشان داد که در کار تمام این نظریهپردازان، مشارکت و نهادمندی سیاسی بهعنوان دو ارزش حضور دارند، ما از این کار صرفنظر میکنیم و تنها به نظریه نوسازی و نهادمندی هانتینگتون (۱۳۹۲) اشاره میکنیم که بهطور مستقیم این دو ارزش را در بردارد. چنانکه در مورد دولت مدرن نیز اشاره شد، هنجارهای ایجاد دولت مدرن و پیرو آن، نهادهای سیاسی مدرن ممکن است بسیار متفاوت باشد (بنگرید به سو، ۱۳۷۸) اما ارزشهایی که بر روند توسعه سیاسی حاکم است در همه این نظریهها و تجربهها هست. آنچه هانتینگتون بر آن دست گذاشته است بسیار مهم است و آن این که مشارکت سیاسی، تنها ارزش بنیادین توسعه سیاسی نیست و نهادهای سیاسی نیز بر اثر مدرنیزاسیون اقتصادی و حتی سیاسی پدید نمیآیند

هنجارهای ایجاد دولت مدرن

- . به این ارزش باید رسید و میتوان میزان آن را با میزان عضویت سیاسی آزادانه و مؤثر افراد جامعه سنجید اما این که نهادمندی چگونه پدید آید، فرمول از پیش معینی ندارد و تابع شرایط کشور مورد بررسی است
-

فرمول از پیش معینی ندارد

دموکراسی سازی: حق تعیین سرنوشت

- همانطور که در بخش نظری دیدیم، باربیه دموکراسی نمایندگی را در کنار ملت سیاسی، از شرایط مدرنیته سیاسی میشمارد. دموکراسی، بهواقع نیز در اکثر قریب بهاتفاق مدرنیتههای سیاسی وجود دارد اما ارزش بنیادینی که دموکراسی بهمثابه روش برآورده میسازد، حق تعیین سرنوشت است (گمبل، ۱۳۸۱) و دقیقاً برای همین حق است که تجربه سیاسی مدرن، پروژهای ناتمام و همواره در جریان است. همواره مواردی هستند که این حق را که باید برای یکایک افراد جامعه برقرار باشد و شامل حق انتخاب شدن و انتخاب کردن است، محدود میکنند و موجهای دموکراتیزاسیون در کشورهی توتالیتر به همین دلیل است (هانتینگتون، ۱۳۷۳*
-

حق تعیین
سرنوشت

- اریک رایت در بحث تعمیق دموکراسی و رادیکال دموکراسی (Fung & Wright 2003,) به شکلی شفاف این حق را درواقع، عمق دموکراسی میداند، یعنی دموکراسی عبارت است از حق انتخاب برای فرد در هر آنچه از امور جامعه که به وی مربو است. فرد، هیچ بخش از حق خود را به دولت واگذار نمیکند مگر این که بر اعما آن نظارت داشته باشد و در غیر این صورت، حق وی سلب شده است. چنین حقی در واقع َسنگ بنای عملی دموکراسی نمایندگی بود.

حق

- وقتی ایالات متحد بر بریتانیا شوریدند، سخن آنان این بود که مالیات وضع شده بر مبنای کدام نمایندگی بوده است حاکم، نمایندگی را از حکومت شوندگان میگیرد اما این نمایندگی، هرلحظه مشروط به پذیرش توسط آنان است. گرچه این مبحث از لیبرال دموکراسی استخراج شده است، هیچکدام از منتقدان این دموکراسی با آن، مخالف نیستند (کارتر و استوکس، ۱۳۸۶)

پذیرش

- بااینحا باید توجه داشت که شرایط کما این شرط همواره موردبحث بوده و از همین رو، جنبشهای تعمیق و رادیکال سازی دموکراسی، پایان ناپذیر و همواره جذاب بودهاند. چنانکه واگنر (۱۳۹۴) در جامعهشناسی مدرنیته، این وضع را همچون رفت و برگشتی بین آزادی و انضباط توضیح میدهد. وضعیتی که آرمانشهر لیبرالی را نامحقق گذاشته است و «دیگری» مسئله اساسی آن است. از زمان پیدایش دولت مدرن و ساختن ملت، دردسر تعیین دیگری، سبب شده است که در تعیین سرنوشت، کسانی از حقوق خود محروم شوند.
-

رفت و برگشتی بین آزادی و انضباط

- در انواع مد های دموکراسی (هلد، ۱۳۸۴) بحث از هدف دموکراسی به خودی خود، محدودیتهایی را پدید می آورد و درمجموع میتوان گفت که هر هدفی جز تعمیق حق تعیین سرنوشت، شنا کردن برخلاف جریان مدرنیته سیاسی بوده است. به هر ترتیب، انواع گذار به دموکراسی را میتوان ازنظر مفهومی و نظری بررسی نمود (برای نمونه، کدیور، ۱۳۸۶) و هیچکدام را نمیتوان مخالف این حق یافت اما، مسئله این است که تجارب مدرن شدن سیاسی، تا چه اندازه در عمل به این ارزش دستیافته اند

- در جمعبندی، پیشنهاد ما این است که مدرنیته سیاسی در چهار بُعد دیده شود که عبارت است از:
- ۱- جایگزین شدن حل مسالمتآمیز و قانونمند کشمکشها بهجای خشونت (حذف و جنگ)
- ۲و ۳-مشارکت سیاسی نهادمند بهجای مشارکتهای تودهای یا نهادمندی سیاسی بدون حضور مردم
- ۴- حق تعیین سرنوشت برای یکایک افراد جامعه یا انتخاب حاکمان هر جا که حکومت بر فرد اعما میشود

- پس موارد مورد اشاره باربیه و دیگران، به صورتها یا هنجارها بوده که نباید با ارزشهای بنیادین یا محتوای مدرنیته سیاسی یکسان فرض شوند. نمودار ۲ مدلی است که میتوان با آن مقایسه و تحلیل روند را انجام داد و وضعیت و پویایی مدرنیته سیاسی هر دولت- ملتی را با جایابی روی این نمودار بررسی نمود

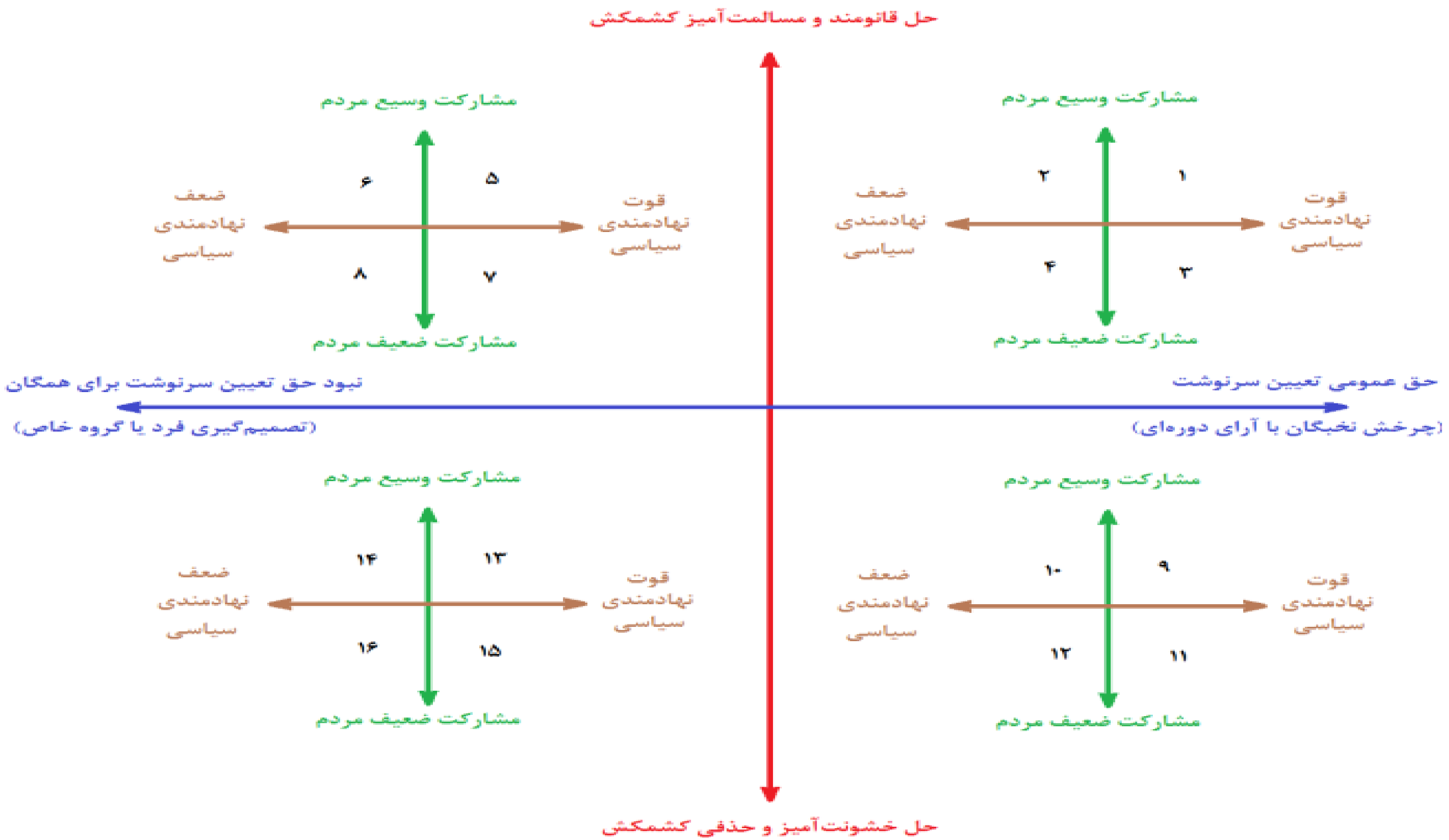

حل قانومند و مسالمت‌آمیز کشمکش
مشارکت وسیع مردم
ضعف نهادمندی سیاسی
قوت نهادمندی سیاسی
۵
۶
۷
۸
مشارکت ضعیف مردم
مشارکت وسیع مردم
ضعف نهادمندی سیاسی
قوت نهادمندی سیاسی
۱
۲
۳
۴
مشارکت ضعیف مردم
نبود حق تعیین سرنوشت برای همگان
(تصمیم‌گیری فرد یا گروه خاص)
حق عمومی تعیین سرنوشت
(چرخش نخبگان با آرای دوره‌ای)
مشارکت وسیع مردم
ضعف نهادمندی سیاسی
قوت نهادمندی سیاسی
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
مشارکت ضعیف مردم
مشارکت وسیع مردم
ضعف نهادمندی سیاسی
قوت نهادمندی سیاسی
۹
۱۰
۱۱
۱۲
مشارکت ضعیف مردم
حل خشونت‌آمیز و حذفی کشمکش

جمع بندی

- پرسش این بود که چگونه میتوان مدرنیتههای سیاسی در دولت – ملتها را مقایسه نمود. دیدیم که با تعیین وضعیت در چهار طیف حل مسالمتآمیز/حذفی کشمکش، همگانی بودن/محدود بودن حق تعیین سرنوشت، مشارکت نهادمند/تودهای یا همگانی/محدود در سیاست، میتوان جایگاه یک دولت– ملت در مختصات مدرنیته سیاسی را تعیین کرد. شکل ۳، حرکت فرضی سه دولت– ملت نمونه یا سه نوع حرکت یک دولت ملت برای رسیدن از پیش مدرنترین وضعیت سیاسی به مدرنترین وضع را نشان میدهد.

سه نوع حرکت یک دولت ملت

- آشکار است که این مد ، به ابزارهای این مسیرها کاری ندارد و تقسیمات نواحی آن بر مبنای ارزشهای بنیادین مدرنیته سیاسی است. برای مثا ، دولت- ملت فرضی الف، نخست، با تعمیق نهادمندی، به تحکیم حق سرنوشت برای عدهای محدود از مردم، آنگاه به سمت افزایش مشارکت و سپس، کاهش برخورد حذفی در کشمکشها گام برمیدارد

کاهش برخورد حذفی

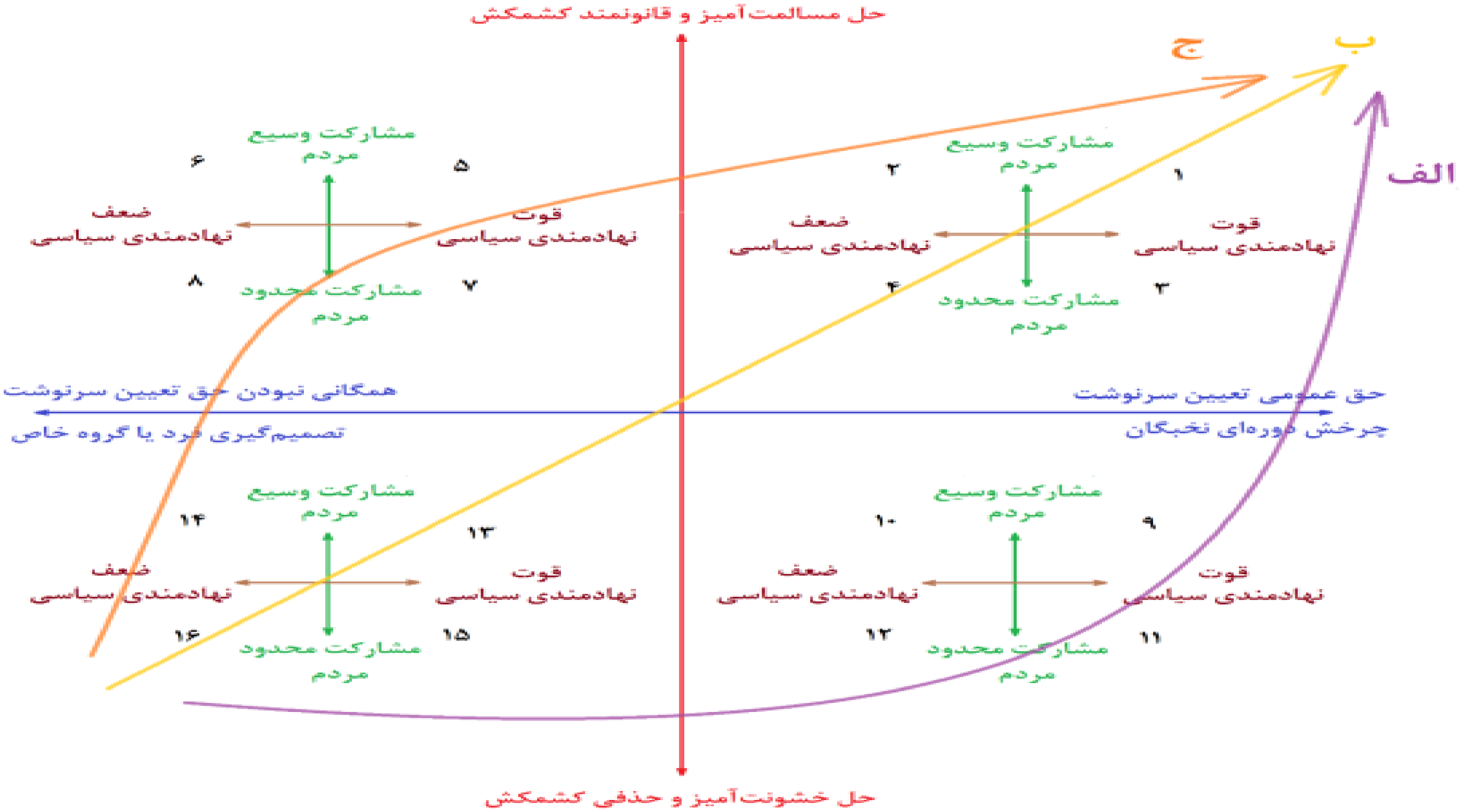

حل مسالمت‌آمیز و قانونمند کشمکش
حل خشونت‌آمیز و حذفی کشمکش
حق عمومی تعیین سرنوشت
چرخش دوره‌ای نخبگان
همگانی نبودن حق تعیین سرنوشت
تصمیم‌گیری فرد یا گروه خاص
الف
ب
ج
مشارکت وسیع مردم
مشارکت محدود مردم
قوت نهادمندی سیاسی
ضعف نهادمندی سیاسی
۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶

پیشنهاد سیاستی

- برمبنای مد ارائه شده (شکل ۲) میتوان مقایسه ای بین وضعیت سیاسی کشورهای مختلف از جهت میزان دستیابی یا نوع سیر به مدرنیته انجام داد. این مد به ما کمک میکند که نقا تمرکز بر پارامترهای مختلف دموکراسی، توسعه سیاسی و مدرن شدن دولت در ایران را در ترکیبی جامع ببینیم و نه برای تکتک آنها بلکه برای مدرنیته سیاسی، سیاستگذاری کنیم. آشکار است که با توجه به تدوین بر اساس ارزشهای بنیادین مدرنیته سیاسی، این مد فارغ از گرایش به مذهب، قومیت، گروه و کشور خاصی است و میتوان از توانایی مقایسهای و آیندهنگارانه آن در «تحکیم الگوی مردمسالاری دینی و توسعه کارآمد» که تصریح سند چشمانداز ۲۰ساله نظام جمهوری اسلامی ایران در افق ۱۴۰۴است، بهره گرفت

نوع سیر به مدرنیته

- توانایی آیندهنگارانه این مد ، بهاینترتیب قابل بهرهگیری است که با دیدهبانی جمعی از نخبگان سیاسی، حرکت کشور در مدرنیته سیاسی، پایش شود و برای تصحیح انحرافها، اقدامات مناسب پیشنهاد گردد. همچنین، لازم است نمونه ای از جامعه ذینفعان سیاسی که عبارتاند از همه درگیران عرصه سیاسی ایران، این پایش و گزارش وضعیت را پدید آورند. بدین ترتیب، در میانمدت میتوان به سیر حرکت کشور در مدرنیته سیاسی آگاهی یافت و با پیشبینی سناریوهای مناسب برای آیندههای باورپذیر، به استقبا هر آینده سیاسی ممکن رفت.

- افزون بر اینها، میتوان با بهرهگیری از متخصصان حوزههای مختلف (علاوه بر حوزه سیاسی)، محیط این دگرگونی مورد دیدهبانی را پویش نمود و مجموعه شرایط مناسب برای حرکت تدریجی و دور از تنش به مدرنیته سیاسی را در هر وضعیت احتمالی، پیشنهاد نمود و تا حد ممکن پدید آورد، چرا که این مد ، از ابزارهای رسیدن به ارزشهای مدرنیته سیاسی چیزی نمیگوید. وقتی چیزی از ابزارها گفته نشود، از سویی از مخاطرات سوگیرانه در تحلیل به دور هستیم اما از سوی دیگر، چگونگی طی مسیر را نمیتوانیم تعیین کنیم. به دیگر سخن، این مد همچون قطبنماست نه

- همچون نقشه. بنابراین، متناسب با نوع شرایط محیطی سیاست (از جمله: جامعه، فناوری، محیط زیست، اقتصاد، حقوق) میتوان به تهیه نقشه اقدام نمود. بنابراین، دو سیاستِ سیاسی میتوان پیشنهاد نمود:
- ۱-دیدهبانی و آیندهنگاریِ مکان هندسی و سناریو نگاری مسیر مدرنیته سیاسی کشور در مختصات مد
-

۲- تعیین ابزارهای موجود و مطلوب در محدوده آیندههای باورپذیر این مسیر